

فرستاد. حضرت شاه خلافت پناه در کشتن او اختراع فرموده آن جناب را به درون خمی جا داده خم را بر منار صاحب‌آباد بالا کشیدند و بعد از آن ریسمانی که بر گردن خم بسته بود بریدند.

و در شهور سنه ست و اربعین و تسعمایه [۹۲۶] اتابکی حضرت شاهزاده کامکار ذوی‌الافتدار اسمعیل میرزا را به صدرالدین خان استاجلو دادند و شاهزاده را به ایالت ولایت استرآباد فرستادند.

[۱۱۲] و در شهور سنه ثمان و اربعین و تسعمایه [۹۲۸] سادات اسکو که به سبب حسن اعتقاد حضرت شاه خلافت پناه رتبه بلند و مقام ارجمند یافته بودند و مدت چند سال به مزید جاه و جلال و وقور زر و مال محسود جمیع ارکان دولت ابدی‌الاتصال و محفود اعیان سده سدره‌مثال گشته، بنا بر آنکه آن رتبه و شأن از حوصله همت ایشان افزون و از حیطة ضبط و قدرشان بیرون بود، به حرکات شنیع و سوء ادب که منافی دأب [اصحاب آداب و مابین رای] ارباب‌الباب است قیام و اقدام نموده به سادات ذی‌شأن و اکابر عراق و خراسان در مقام کبر و عجب درآمده در استهانت و استخفاف ایشان می‌گوشیدند. به سبب این حرکات حضرت شاه خلافت پناه بالطبع از ایشان متنفر شده از نظر اعتبار ساقط شدند. و در سنه مذکور حکم جهان‌مطاع عزّ‌صدور یافت که سادات در قریه اسکو که از نواب تبریز است به قاعده سابق ساکن گردند و به زراعت و عمارت که عادت قدیم و پیشه حمیم ایشان است مشغول شوند و دیگر به دیوان اعلی ترّد نمایند.

ذکر توسل جستن حضرت همایون پادشاه* به حضرت شاه خلافت پناه و فایز شدن به مقصود خود به عون عنایت الله

در زمانی که حضرت همایون پادشاه از شیرخان افغان شکست یافته از دیار هند به طرف سند توجه نمود^۱. بعد از وصول همایون پادشاه به ولایت سند،

۱. ب: محو، از روی نسخه «ت» تکمیل شد.

۲. ب و ت: به دنبال جمله آمده «است چنانچه شرح این حال در گفتار سوم از مقاله ششم به تفصیل سمت گزارش پذیرفته».

میرزا شاه حسین که والی آن ولایت بود و در ایام سلطنت^۱ پادشاه در سلک امیران عتبه علیا انتظام داشت، در این وقت چهره بخت خویش را به ناخن بی وفایی خراشیده از طریق مخالفت به قدم ممانعت پیش آمد و پادشاه را به سند راه نداد و در آن اثنا کامران میرزا هم که برادر پادشاه بود ولایت کابل و قندهار که ملک موروثی ایشان بود متصرف شده با پادشاه آغاز مخالفت کرد. پادشاه چون دید که سیلاب^۲ حادثه از هر طرف متحرک و افواج طغیان و عناد از هر جانب^۳ متراکم است، چاره ای جز آن ندید که دست تمسک و اعتصام به جبل متین دودمان ولایت آشیان حضرت شاه خلافت پناه محکم و استوار گرداند و به یمن امداد و اسعاد آن حضرت، دیگر باره قدم بر سریر سلطنت نهاده مملکت قدیمی را در تحت ضبط و تصرف درآورد. بنا بر اندیشه مذکور اول نامه ای مشحون [۱۱۳] به فنون اخلاص و مقرون به صنوف اختصاص، مصحوب قاصد صبا به درگاه معلی ارسال داشت و از توجه خویش به پایه سریر اعلی اعلام نمود.

صورت مکتوب همایون پادشاه

بعد از ادای وظیفه دعا و اخلاص که شیوه مرضیه خاص اصحاب اختصاص است با وجود قلت بندگی و کثرت شرمندگی خود را ذره مثال در نظر مهر سپهر حشمت و جلال حضرت شاهی که مظهر آگاهی و مظهر کمال و اوصاف کمال است درآورده، نموده می آید که، اگر چه چهره خود را در زمره^۴ خدام عالی مقام انتظام نداده بود، اما در ریفه محبت و اخلاص رفته حدی چون رصاص همیشه متعلق ساخته خاطر به سوی حضور موفور السرور فیاض النور آن حضرت که موجب وصول [حصول]^۵ انواع سعادات و کرامات است می کشید و هر لحظه از توجه به آن جهت به وجه موجه شریف و به هدیه لطیف جهت می جسته تا آنکه از ممر دور

۲. ت: عواصف.

۴. ت: جمله.

۱. ت: استیلا.

۳. ت: «و جانب» ندارد.

۵. ب: ندارد.

دهر دون و از گردش چرخ بوقلمون از فضای سواد اعظم هند به تنگنای بی‌هوای
اظلم سند رسیده شد.

شعر

که^۱ گذشت بر سر ما آنچه گذشت چه به دریا و چه کهسار و چه دشت
اکنون طایر آرزو از بهر مشاهده جمال نیر عظمت و اجلال بال اقبال می‌گشاید، امید
از رحمت حضرت الهی آن است که بعد از دریافت دولت دربانوال که موجب
وجود بسی از مرادات است مقالات و حالات ساخته پرداخته آنچه قابل عرض
باشد معروض خواهد شد، ان شاء الله تعالی^۲.

مکتوب مذکور را هفتم شهر شوال سنهٔ خمسین و تسعمایه [۹۵۰] روانهٔ درگاه
معلی گردانید^۳. بعد از وصول نامه به پایهٔ سریر سلطنت مصیر حضرت شاه عالمگیر
را عرق مروّت شاهانه به حرکت درآمده فرمان قضا جریان به اسم حکام بلاد
خراسان خصوصاً به محمدخان شرف‌الدین اغلی که حاکم هرات بود عزّ صدور
یافت، که چون همایون پادشاه روانهٔ^۴ پایهٔ سریر اعلیٰ است، باید که به شرایط
تعظیم و تکریم و استقبال قیام و اقدام نموده در جمیع مواد امداد و اسعاد دریغ
ندارند و خدمتش را روانهٔ درگاه معلی گردانند. چون قاصد پادشاه سعادت فرجام
مقصدی المرام مراجعت نمود و از توجه و اقبال حضرت شاه عالم مدار شمه‌ای اظهار
کرد، آن حضرت از روی امیدواری قدم در طریق اخلاص نهاده از دیار سند به طرف
خراسان روان گشت و بعد از وصول به نواحی هرات، محمدخان بر حکم فرمان
به مراسم استقبال قیام و اقدام نموده از لوازم اعزاز و اکرام دقیقه‌ای نامرعی
نگذاشت. [۱۱۲] پادشاه مدّت بیست روز در باغ زاغان رحل اقامت افکنده

۱. ت: او.

۲. این نامه با اختلافی اندک در متن، در ص ۱۰۷ جواهر الاخبار، هم ذکر شده است.

۳. جواهر الاخبار، ص ۱۰۶: او در سال احدی و خمسین و تسعمایه (۹۵۱) خبر از سیستان آمد
که میرزا همایون با برادران یکرو شده به درگاه می‌آید و این مکتوب آمده.

۴. ت: متوجه.

۵. در مورد نحوهٔ پذیرایی از همایون‌شاه، رک: شاه طهماسب صفوی، صص ۵۳-۶۱؛

به ملاحظه و مشاهده عمارات و باغات هرات مشغول بود. بعد از مدت مذکور به صوب مشهد مقدس توجه فرموده^۱ چون بدان حوالی رسید احرام طواف آستان ملایک آشیان امام الانس و الجن علی بن موسی الرضا - علیهما التحیه والدعاء - بسته روان شد. شاه قلی سلطان که حاکم آنجا بود، با جمیع سادات و اهالی آن شهر به شرایط استقبال قیام نموده آن حضرت را در کمال اعزاز و احترام به شهر درآوردند^۲. پادشاه بعد از شرف زیارت و طواف و مراسم عبادت و اعتکاف استدعای حاجت و مقصودی که داشت در آن مکان شریف [اظهار]^۳ نمود و بشارت حصول مدعا^۴ از هاتف غیبی شنیده:

مصراع

با دلی پر شوق و جانی پر غرام

از سر صدق و نیاز آهنگ عراق دنواز کرده مراحل و منازل قطع می نمود و به هر بلد که می رسید سادات و علما و مشایخ به شرایط استقبال پیش آمده مقدم بزرگوارش را به اعزاز و اکرام تلقی می نمودند. بدین منوال چون به حوالی اردوی اعلی رسید، برادران حضرت شاه عالم مدار با جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت به قدم استقبال استعجال فرمودند و کمر بستگان درگاه سلطنت پناه به ترتیب مقدمات طوی و تهیه اسباب آن اقدام نمودند. فرژاشان چابک نهاد درگاه فلک بارگاه از خیمه و سایبان و پیشخانه و خرگاه چندان برافراشته طناب در طناب کشیدند و آن مقدار فرشهای زریفت گوناگون بر روی یکدیگر گسترده که دیده پیر فلک با آنکه سالها گرد جهان گشته بود و مجالس و محافل سلاطین سلف دیده، از مشاهده زیب و زینت آن مجلس بهشت آیین و آداب و ترتیب محفل فردوس قرین متحیر مانده هزار آفرین گفت.

شعر

همه زیر فلک بالای خیمه

همه پشت زمین شد روی دیا

۱. ت: فرمود و. ۲. ت: علیه.

۳. ت: آن حضرت را به نوعی که لایق بود به شهر درآورد.

۴. ب و ت: ندارد؛ تکمیل قیاسی شد. ۵. ت: حصول مدعا طبق دعا.

بعد از ترتیب مجلس و آرایش بزم، همایون پادشاه را به اعزاز و اکرام تمام درآوردند. حضرت شاه خلافت پناه در^۱ تعظیم او قیام نموده چند قدم پیش آمد و او را در آغوش مبارک کشیده در پهلوی خویش نشانید^۲. همایون پادشاه یک قطعه الماسی که از خزانه سلطان ابراهیم به دست پدرش بابر میرزا افتاده بود و [بابر میرزا]^۳ آن را به آن حضرت بخشیده با چند قطعه دیگر از یاقوت و زمرد پیشکش حضرت شاه خلافت پناه کرد. مشهور چنان است که مقوم ذی بصیرت، دو روز و نیم خرج تمام [۱۱۵] عالم آن الماس را بها نموده است و وزنش شش مثقال و نیم است، اما در نظر همت حضرت شاه خلافت پناه چندان اعتباری نیافت. آخر آن الماس را به رسم تحفه، مصحوب آقااسلان^۴ که به مهتر جمال مشهور است، از برای نظام‌شاه که والی ولایت دکن بود فرستاد، چنانچه شرح آن عن قریب مذکور خواهد شد، ان شاء الله تعالی.

بالجمله، حضرت شاه خلافت پناه زبان ملاطفت به پرسش همایون پادشاه برگشاده به حسن تقریر خاطر مستهام و قلب بی آرام او را مطمئن گردانیده به زلال لطف و احسان گرد ادبار که بر چهره اقبالش نشسته بود فروشست.

شعر

کسی را که از لطف بنواختی ز فخرش به گردون سر افراختی

حضرت شاه دربانوال، مجلس بزم را به تمام به همایون پادشاه بخشیده به دولتخانه [رجعت]^۵ فرمود و بعد از چند روز از حوالی قزوین به صوب آذربایجان توجه نمود و در اثنای طریق از برای خاطر همایون [پادشاه] طرح شکار افکننده حیوانات بسیار در جرگه درآمدند. حضرت شاه خلافت پناه با همایون پادشاه به صیدگاه درآمده چندی از آن شکارها را هدف تیر خونخوار و طعمه شمشیر آبدار گردانیدند. بعد از تماشای صید و شکار، همایون پادشاه به عزم زیارت حضرت شاه اسمعیل و آبای عظام علیه الدرجات و اسلاف فخام سنیه المقامات آن

۱. ت: از پی.

۲. ت: بنشانید.

۳. ب و ت: میرزا بابر.

۴. ب و ت: ندارد، تکمیل قیاسی شد.

حضرت، به صوب اردبیل توجه نمود. حضرت شاه عالمیان، اعتمادالدوله العلیّه قاضی جهان را به رفاقت^۱ پادشاه روان گردانید که بعد از شرف^۲ زیارت، آن حضرت را به دارالسلطنت تبریز برد و سیر منازل و بساتین و عمارات سلاطین و دولتخانه شاهی که رشک قصور و ایوان^۳ دارالسلام است فرمایند. همایون پادشاه به رفاقت^۴ قاضی جهان و سایر ارکان دولت و اعیان حضرت، از اردوی اعلی جدا شده به طرف اردبیل رفتند و بعد از وصول به آن مقام محمود به شرف زیارت مشرف گشته روانه تبریز شدند. اهالی تبریز به موجب فرمان جهان مطاع شهر و بازار را آیین بندی کرده به نوعی بیاراستند که دیده خرد از مشاهده آن خیره می‌گشت.

شعر

چه شهری که شد رشک خلد برین بود متفق حور و غلمان برین

سوادش چو صحرای چین مشکبار بود مردم دیده روزگار

حضرت پادشاه چند روزی علی‌الاصال به مشاهده و ملاحظه عمارات و بساتین اشتغال می‌فرمود. خدای تبارک و تعالی اگر چه آن حضرت را در دیار هندوستان [۱۱۶] مملکت وسیع عریض و خزانه معمور موفور روزی کرده بود، اما به آراستگی بلاد عراق و خراسان که خلاصه اقالیم سبعة و اعدل امکنه است و مزین است به عمارات مرغوب از قصر و ایوان و آراسته است به باغات خوب مملو از اثمار الوان و جدولهای آب روان که از «جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»^۵ نشان می‌دهد، در دیار هند هرگز ندیده بود، بنابراین، آن دیار و بلاد را پسندیده تحسین^۶ فرمود. بعد از فراغ از^۷ سیر تبریز چون دیگر بار به پایه سربر اعلی رسید، حضرت شاه خلافت پناه پرتو التفات و اهتمام به مهمّات آن حضرت انداخته همّت عالی نهمت بر تربیت و تقویت او بگماشت و تاج عزّتش را که صرصر ادبار از تارک اقبال افکنده بود باز بر فرق همایونش نهاد و بساط نشاطش را که حوادث ایام و روزگار غم فرجام طی نموده بود.

۲. ت: شرایط.

۱. ب و ت: رفاقت.

۴. ب و ت: رفاقت.

۳. ب: ایادین.

۶. ت: تحسین بسیار.

۵. بقره (۲)، آیه ۲۵.

۷. ت: «فراغ از» ندارد.

مصرع

گسترانیدش علی وفق‌المراد

خلاصه کلام آنکه، از اسباب سلطنت همایون پادشاه آنچه می‌بایست از خیمه و خرگاه و اسبان تازی و استران بردعی و شتران نر^۱ و مایه و آلات و ادوات مطبخ و سایر بیوتات مهیا ساخته شاهزاده عالمیان سلطان مراد را که در همان سال نهال وجودش از جویبار سلطنت و اجلال سرکشیده بود با جمعی از امرای نامدار مثل شاه‌قلی سلطان، حاکم کرمان و یعقوب سلطان قاجار و حسن سلطان و احمد سلطان شاملو و شادی بیک میرشکار^۲ که مجموع با سپاه ده هزار سوار جزار بودند به مصاحبت و معاونت پادشاه به صوب قندهار روان گردانید. در اوایل فصل خریف سنه احدی و خمسین و تسعمایه [۹۵۱] حضرت پادشاه کامکار مقضی الاوطار به طرف قندهار توجه فرمود و بر مملکت موروثی خود مستولی گشت^۳.

ذکر توجه حضرت شاه عالمیان به طرف مازندران و

بعضی حالات متفرقه که در آن اوان واقع شد

سبب توجه حضرت شاه خلافت پناه به جانب مازندران [آن] شد که آقامحمد روزافزون که والی ساری بود متصدی^۴ قتل میرشاهی که ولد سید عبدالکریم و حاکم آمل و بارفروش ده بود شده، به غدر^۵ و مکر آن سید بزرگوار را به درجه شهادت رسانیده حضرت شاه خلافت پناه از استماع آن فعل مقرون به شناخت، عرق سیادت [۱۱۷] به حرکت درآمده در سنه اثنی و خمسین و تسعمایه^۶ [۹۵۲] به قصد انتقام خون سید عالیشان رایت عزیمت به صوب مازندران برافراخت و چون

۱. ب: نز. ۲. ت: میراشکار.

۳. دنباله متن چنین است: «چنانچه در مقاله پنجم در قضایای پادشاه مومی‌الیه به تفصیل

صورت توفیم یافته».

۴. ب و ت: ندارد.

۵. ب: مقصدی.

۶. ت: عذر.

۷. ت: خمسین تسعمایه.

چمن فیروزکوه مخیم عساکر منصور گشت و آقامحمد، بر آن حال مطلع گردید از وفور قلق و اضطراب از در عجز و انکسار درآمده مکرر رسولان با تحف و هدایا به درگاه عالم‌پناه فرستاده به گناه خویش معترف شد و وکیل السلطنه قاضی جهان را شفیع جرایم خویش ساخته مبلغ سه هزار تومان متقبل شد که به رسم جریمانه^۱ به خزانه عامره برساند. قاضی جهان به زیان تشفع و تضرع به ذروه عرض اعلی رسانید که اگر حضرت شاه عالم‌پناه با این سپاه به ولایت مازندران توجه فرماید^۲ بی شک و شبهه جمعی کثیر از سادات و موالی که در آن دیار ساکن اند از عبور و مرور عساکر منصور عرضه تلف خواهند گشت؛ لایق نباشد که از برای انتقام خون یک سید چندین سید دیگر با زن و فرزند پایمال جفا شوند. حضرت شاه عالمیان سخنان قاضی جهان را به سمع رضا اصفا^۳ نموده از سرگناه آقامحمد درگذشت و رقم عفو بر جرایم او کشید. و در همان اوقات راقم حروف که از جانب والی هند، نظام‌شاه^۴ به رسم رسالت متوجه درگاه عالم‌پناه شده بود، در شهر رجب سنه مذکور به دیار ری و شهریار رسید و چون اردوی گردون‌شکوه در حوالی فیروزکوه بود عریضه‌ای به پایه سریر اعلی فرستاده صورت حال را معروض ساکنان سئده جلالت مناط رسانید. حضرت شاه عالمیان چون بر وصول فقیران به دیار ری مطلع گشت، خلعت خاصه، مصحوب شخصی^۵ معتبر از برای فقیر فرستاد و امر فرمود که چون از راه دور آمده‌اید به باب‌الجنه فزوین روید و چند روزی استراحت نمایید که موکب همایون در این ایام به عزم قشلاق متوجه آن طرف خواهد شد. راقم حروف حسب‌الاشاره العلیه از ری به جانب فزوین رفت. بعد از وصول به حوالی خطه مزبور، سادات و اکابر و اشراف آن شهر به رسم استقبال بیرون آمده شیوه غریب‌نوازی را مرعی داشتند و بعد [از] یک ماه حضرت شاه خلافت پناه بر ظاهر شهر فزوین نزول اجلال فرمود و مهمانداران را به طلب فقیران فرستاده به کشیدن پیشکش هند اشارت نمود. مهمانداران به موجب فرمان اقمشه و پیل^۶ و سایر

۱. ت: جریمانه.

۲. ت: فرمایند.

۳. ت: اصفا.

۴. منظور برهان شاه نظام‌شاه است.

۵. ب: شخص.

۶. ت: نیل.

تبرکات که همراه بود تا موازی یک هزار [۱۱۸] تومان به نظر شاه عالمیان کشیده شد، حضرت شاه عالمگیر متوجه به حال فقیر^۱ شده تفقّدات بسیار به ظهور رسانید و به زبان مبارک استفسار و استخیار احوال هند و کیفیت و کمیت حکام آن دیار نمود و اسم مبارک حضرت شاه عالم پناه را ردیف آن ساخته نحسین بسیار فرمود و نسبت به شاه‌ظاهر که باعث تشیع نظام‌شاه و سبب ربط و التیام طرفین شده بود لطف بی‌نهایت به ظهور رسانید و راقم این^۲ حروف مدّت یک سال و نیم در اردوی اعلیٰ بود و اکثر اوقات در مجلس بهشت‌آیین حاضر می‌شد و در بعضی اسفار نیز ملازم رکاب ظفرانتساب همایون بود. شرح حالات و واقعات که در آن اوقات با برکات مشاهده^۳ فقیر شده در این مقام ذکر می‌نماید. و الله المستعان و علیه التکلان.

از جمله وقایع آن سال، یکی آن بود که برادر باشی آچق که والی^۴ ولایت گرجستان بود، در زمستان سنه مذکور با تحف و هدایای بسیار در شهر قزوین به شرف عتبه‌بوسی نواب جهانبانی مشرف گشته از استیلای قرقره که یکی از حکام گرجستان بود و به پادشاه روم متوسّل شده بعضی ولایت باشی آچق را غارت و اسیر کرده بود شکایت بی‌نهایت کرد و استدعای معاونت نمود. حضرت شاه دوست‌نواز دشمن‌گداز، التماس ایشان را مبذول داشته قبول فرمود که چون فصل شتا به آخر رسد موکب همایون سمند عزیمت بدان صوب خواهد تاخت و خاک وجود^۵ آن بی‌دینان را به حسام انتقام به خونشان آغشته خواهد ساخت.

دیگر، در همان ایام، آوازه مخالفت القاس میرزا (به دیار شروان شایع شده به سمع مبارک حضرت شاه عالمیان رسید. شرح این حال بر وجه اختصار چنان است که سید عزیز و الوبیک که از اعیان دیار شروان بودند، القاس میرزا^۶ را به ایالت و سلطنت بلاد شروان و حصانت و رزانت قلاع راسخه‌البینان و مظاهرت و معاضدت رجال ابطال و دشواری و ناهمواری طرق از پیشه و جبال فریب داده او را بر آن داشتند که دم از استبداد و استقلال زند. چون خامه قضا رقم و خامت عاقبت

۱. ت: فقیران.

۲. ب: این راقم؛ ت: القصة راقم.

۳. ت: مشاهده.

۴. ب: که والی که.

۵. ت: کرده.

۶. ب: موجود؛ ت: جود.

۷. ت: مطالب بین هلالین () را ندارد.

بر صحیفه قسمت او کشیده بود، و سوسه دیو غرورش از راه برده^۱، عنان آرزو را به دست سودای فاسد و خیال محال سپرد [۱۱۹] و به سخنان آن بی دولتان قدم از دایره اعتدال بیرون نهاده اظهار مخالفت کرد و عاقبت به جزای^۲ کفران نعمت گرفتار شد، چنانچه در این اوراق شرح پذیر خواهد گشت، ان شاء الله تعالی.

دیگر در اول بهار سنه ثلاث و خمسین و تسعمایه [۹۵۳] محمدخان شرف‌الدین اغلی تکلو که حاکم شهر هرات بود و به مخالفت و عصیان متهم شده به رهنمونی بخت بلند و طالع ازجمند از روی اخلاص احرام آستان ثریماکان^۳ بسته بی‌دهشت و هراس با سیصد سوار از دارالسلطنت هرات ایلغار کرده به اندک روزی در باب‌الجنه قزوین به عز^۴ بساطبوس سرافراز گشت و به نوازش شاهانه و مراحم خسروانه مزید اختصاص یافت.*

دیگر در همان ایام، شاهزاده کامکار ابوالفتح بهرام میرزا که ولایت همدان به اقطاع او مقرّر بود و خبر تمرد و سرکشی او در افواه و السنه انام جاری شده بود، به قدم ارادت و انقیاد طریق محبت و وداد طی^۵ نموده به پایه سریر اعلی آمد و منظور نظر عاطفت و احسان گشت و در آن زمان سعادت اوان، موکب همایون به عزم ییلاق به صوب خرقان^۴ توجه فرمود و در آن موضع محمدخان شرف‌الدین اغلی حضرت شاه خلافت پناه را با امرا و سپاه ضیافت فرموده طوی داد و پیشکشهای لایق کشید و چون چمن سلطانیه^۵ مضرپ^۵ خیم عساکر نصرت فرجام گشت، بهرام میرزا چهارصد سراسب تازی از مادیان و آیغر در آن چمن به رسم پیشکش کشیده^۶ و هم در آن موضع، ابراهیم خان تواچی باشی که از طایفه ذوالقدر و حاکم شیراز بود به ادراک سعادت بساطبوس استسعاد یافت و موکب ظفرورود از آن موضع کوچ فرموده به طرف تبریز روان شد و در منزل اوجان^۷، ابراهیم خان

۱. ت: ببرد و. ۲. ب: برای.

۳. ت: مناص.

۴. خرقان = خرقان: نام ناحیتی است که از جنوب به همدان و از شمال به قزوین محدود است (لغت‌نامه). ۵. ت: مطرب.

۶. ت: کشید.

۷. اوجان: دهی است از دهستانهای بخش بستان‌آباد تبریز (مجمل، ج ۱، ص ۲۹۸).

به شرایط طوی حضرت شاه عالمیان اقدام نموده جشنی پادشاهانه بیاراست و چندان خیمه و خرگاه به اوج آسمان و قبه ماه برافراخته بود که صحرای اوجان رشک ساحت^۱ چنان شده بود و قریب به ربع فرسخ زمین از نشیب و فراز اقمشه‌های نفیس الوان به رسم پاینداز کشیده بودند. چون حضرت شاه نصرت قرین به عز^۲ قدوم بهجت‌لزوم مجلس مذکور را غیرت فردوس برین گردانید، برادران حضرت شاه کامکار و امرای ذوی‌الاقتدار با ارکان دولت و اعیان حضرت هرکس به جای خویش قرار گرفتند و توشمالان به موجب فرمان به کشیدن نژل^۳ و خوان اقدام نمودند و بعد از اکل طعام [۱۲۰] ابراهیم خان به کشیدن پیشکش اقدام نموده از نقود و اجناس و اقمشه و افراس قریب هزار^۴ تومان به نظر اشرف اعلی رسانید و بساط نشاط را از میناهای عرق قرنفل و حقه‌های مفرح یاقوتی و کله‌های قند و شاخه‌های نبات و سایر تنقلات رنگین ساخته مطربان خوش الحان و نغمه‌سرایان شیرین‌زبان نوای نی و ارغنون و همدای بریط و قانون در گنبدگردون و فضای هامون انداخته بودند و به این ترانه ترنم می نمودند^۵.

شعر

که شاها به زیب و فرو تخت و تاج بمان تا بماند ز آدم نتاج

که شایسته تاج شاهی تویی سزاوار ظل الهی تویی

مؤلف این مختصر در آن مجلس بهشت‌آیین حاضر بود، آن روز تا شب و آن شب تا قریب صبح صحبت متمادی شد و چون جمشید خورشید سر از گریبان افق برآورده به خلعت اطلس سپهر والا، جسد خود را بیاراست و چرخ معلی تاج زردوزی مهر جهان آرا بر سر نهاده جبین مبین به ساکنان خطه غیرا نمود، حضرت شاه مظفرلوا، قامت قابلیت و فرق مفاخرت ابراهیم خان را به خلع گرانمایه و تاج و ساروق خاصه زیب و زینت بخشیده در همان روز از آن منزل کوچ فرموده به طرف عشرت میدان و دامن کوه سهند^۶ توجه فرمود و در آن جلگه والده القاس میرزا و

۱. ت: قز.

۱. پ: مساحت.

۲. ت: یک‌هزار.

۳. ت: نزول.

۳. ت: یک‌هزار.

۴. ت: می نمودند.

۴. ت: یک‌هزار.

۵. ت: می نمودند.

۶. پ و ت: صحند.

پسرش به پایه سریر اعلی ملحق شدند و از زبان میرزا به معاذیر نادلهذیر تمسک جسته کلمه ای چند به ذروه عرض رسانیدند، چون آن کلمات مشتمل بر مکر و تزویر بود حضرت شاه خلافت پناه التفاتی به آن فرمود و می خواست که در همان اوقات با لشکر گران به صوب شروان نهضت فرماید. امرا و ارکان دولت زمین خدمت به لب ادب بوسه داده عرضه داشتند که ما بندگان، صلاح دولت نمی دانیم که حضرت شاه عالمیان در این وقت عنان عزیمت به طرف^۱ شروان معطوف گرداند، چه احتمال دارد که چون کار بر القاس میرزا دشوار گردد از روی عجز و بیچارگی به جانب روم رود و به والی آنجا توسل جوید و فتنه و آشوب به تطویل^۲ انجامد، اگر یک مرتبه بعضی از امرا و صوفیان قدیم را نزد او فرستند که به صیقل نصیحت زنگ^۳ کدورت را از آینه خاطر او بزدایند و به عهد و پیمان، قلب بی آرام او را مطمئن گردانند به صلاح اقرب می نماید. حضرت شاه گردون اعتلا حکایات امرا را قبول فرموده معصوم بیک و میرزا ابراهیم که از اقوام حضرت شاه خلافت^۴ پناه بودند به اتفاق بدرخان و شاه قلی سلطان مهرداد و سوندک [بیک]^۵ قورچی باشی و قراخلیفه و قاضی معسکر^۶ را و جمعی دیگر از صوفیان قدیم تا موازی ده هزار سوار از برای توثیق عهد و ایمان و ترویج و نصیحت القاس [میرزا] به صوب شروان روان گردانید و از موضع مراغه، محمدخان شرف الدین اعلی را رخصت انصراف به صوب هرات فرمود. و هم در نواحی مراغه پادشاهزاده های خوارزم با همشیره ای که نذر حضرت شاه عالم پناه کرده بودند به معسکر ظفر اثر ملحق شده به شرف دستبوس^۶ مشرف گشتند، مراحم شاهانه پرتو التفات به حال ایشان انداخته از برای هر یک اسباب سلطنت مهیا گردانیده، در سلک امرای عظام انتظام یافتند. و همشیره ایشان را حضرت شاه عالمیان به حکم کریمه «فَأَنكِحُوا طَائِفًا لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثًا وَ رُبَاعًا»^۷ در سلک ازدواج طاهرات منخرط گردانید و از مراغه کوچ فرموده عازم دارالسلطنت تبریز شد.

- | | |
|---------------------|---------------|
| ۱. ت: طوف. | ۲. ب: طولی. |
| ۳. ت: رنگ. | ۴. ب: ندارد. |
| ۵. ت: قاضی معسکر. | ۶. ت: دستبوس. |
| ۷. نساء (۴)، آیه ۳. | |

ذکر نهضت فرمودن حضرت شاه گردون توان به صوب گرجستان

چون برادر باشی آچق والی گرجستان، مدتی مدید ملازم رکاب ظفرانتساب همایون‌شاهی بود و در توجّه موکب ظفرپیکر به ولایت قرقره استدعا و التماس می نمود، ثواب جهان‌پناه همایون حسب التماس مشارالیه عزیمت سفر گرجستان تصمیم فرموده در اثنای فصل خریف که آفتاب در اوّل درجه عقرب بود در نیمه شعبان از تبریز کوچ نموده به سعادت و اقبال به صوب نخجوان روان گشت و در کنار آب ارس بعضی از امرای گرمسیر را رخصت انصراف ارزانی داشت و بعضی ارباب و اهالی که از ممالک محروسه به مهم‌سازی آمده بودند از شهر نخجوان باز گردانیدند، الا راقم حروف که به سبب انجام^۱ بعضی مهمّات از اردوی گردون انبساط جدا نتوانست [شد]^۲ به ضرورت تا گرجستان ملازم موکب ظفرنشان بود، تا عساکر^۳ منصور از ایروان کوچ نمودند^۴ در نیمه رمضان در موضع پینک نزول اجلال فرمود. چون ابتدای تحویل آفتاب به قوس^۵ بود و آن دیار از بلاد سردسیر است، ناگاه سپاه سیاه جوشن ابر از کمینگاه فضا به فضای هوا تاخته^۶ و غریو گورگه رعد در طاق نگون نیلگون انداخت و آغاز برف باریدن شد. در یک شب و یک روز چندان برف بارید که در دشت و صحرا به قدر یک مرد بالا زیاده و کم برف افتاده بود و در درّه‌ها و مغاکها از یک نیزه زیاده بود^۷ و برودت هوا و شدت سرما به درجه‌ای رسید که نهرهای عمیق چنان یخ بسته بود که اسب با سوار و شتر با بار [۱۲۲] از روی یخ گذر می‌کرد. در چنان وقتی شاه حضرت عالم‌مدار به عزم ایلغار بر یکران هامون نورد سوار شده با سپاه نصرت اثر متوجّه آق‌شهر که عمده ولایت قرقره بود، شد. فریب بیست فرسخ زمین را در یک روز و یک شب طی فرموده هنگام صبح روز دوم بر سر کفره فجره ریختند منطوق «فَسَاءَ صَبَاحِ الْمُتَذَرِّينَ»^۸ بر^۹

۲. ت: ندارد.

۴. ت: نموده.

۶. ت: تاخت.

۸. صافات (۳۷)، آیه ۱۷۷.

۱. ت: اتمام.

۳. ت: و عساکر.

۵. ت: نفوس.

۷. ت: «بود» ندارد.

۹. ت: «بر» ندارد.

وصف الحال آن گروه بی دین گشته غازیان عظام تیغ کین از نیام برکشیدند و به فحوای «أَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»^۱ هر که را یافتند از جوان و پیر طعمه شمشیر گردانیدند.

شعر

به تیغ سیاست ز پیر و جوان بکشتند چندانکه کشتن توان

هر کس که از ضرب شمشیر خونخوار غازیان ظفرکردار خلاص شده به کوهها و جنگلها پناه می برد، از بسیاری برف و سرما می مرد. اکثر آن گروه بی دین امجروح و بی آروح شده زن و فرزند ایشان به قید اسیری گرفتار شدند. قرقه که والی آن ولایت بود، چون مسکن خویش را ویران و منهدم دید از بیم جان به حصار متین استوار پناه برده از سر عجز و انکسار رسولان با تحف و هدایای بسیار به درگاه عالم پناه فرستاده زبان به اعتذار و استغفار برگشاده به مؤدای «اعترفوا بذنوبهم»^۲ به گناه خویش معترف شده متقبل شد که دیگر گرد فضولی نگردد و هر ساله مبلغ خطیر به رسم پیشکش و خراج به پایه سریر اعلیٰ بفرستد و در آن اثنا، باشی آچق که عمده حکام آن دیار بود با تحف و هدایای بسیار به شرف عتبه بوسی مشرف شده مشمول عاطفت بی پایان گشت. و همچنین باقی حکام مثل لوند و لواسا^۳، فرزندان و اقربا با پیشکشهای لایق به درگاه معلی ارسال داشتند و در خلال آن حال از جانب امرا که نزد القاس میرزا رفته بودند خبر رسید که امیران در کنار آب کر با القاس میرزا ملاقات نموده به مضمون شرطنامه او را سوگند داده اند و قبول نموده که من بعد به جز اطاعت و انقیاد امری دیگر اختیار ننماید. چون آن عهد و پیمان موافق طبع همایون شاهی^۴ نبود، به آن صلح راضی نشد و نیز عادت آن حضرت چنان است که هر مقصودی که وجهه همت عالی سازد و سایه التفات بر آن اندازد تا به اکمل طرق و اتم و جوه در حیز حصول نیاید خاطر مبارک از آن نبردازد. چون مقصود کلی از

۱. نساء (۴)، آیه ۸۹.

۲. ب: ندارد.

۳. توبه (۹)، آیه ۱۰۲.

۴. احسن التواریخ، ص ۶۲۸: ه... و حکام گرجستان و عیسی خان ولد و سماون بیک فرزندان

لوراسب و حاکم کردستان شاه رستم را به بارگاه در آورند.

۵. ت: طبع شاهی.

ارنکاب آن سفر دفع فتنه القاس میرزا بود، خاطر مبارک را به عهد و سوگند او مطمئن نتوانست ساخت، لاجرم از آق‌شهر^۱ کوچ فرموده به طرف گنجه و بردع^۲ بیرون [۱۲۳] رفت و از آنجا به جانب شروان^۳ توجه فرمود.

ذکر نهضت نمودن حضرت شاه عالمیان به طرف شروان از برای

دفع فتنه القاس میرزا و قلع و قمع اعدا

حضرت شاه خلافت پناه در واردات احوال همایون فال خویش آورده که من (هرگاه که تاریخ تیموری می‌خواندم و به این بیت می‌رسیدم که:

شعر

شده شاهرخ همروش در مضاف بسان دو شمشیر در یک غلاف

می‌گفتم من و القاس این حال دارم. من او را از تمامی برادران و فرزندان دوست [تر]^۴ می‌داشتم. قبل از آنکه یاضی شود گفته بودم که در مشهد مقدس معلی دویست و پنجاه تومان به سادات و صلحا و اتقیا به رسم قرض بدهند و تا القاس در حیات باشد آن زر را از ایشان نگیرند؛ تا آن جماعت در آن آستان ولایت آشیان به دعای درازی عمر او قیام و اقدام نمایند. من با او در این مقام بودم؛ عاقبت او کفران نعمت کرده به سخن جمعی مفسد گمراه قطع صلّه رحم نمود و در شروان اظهار یاغیگری کرده رایت مخالفت برافراخت و خطبه و سکه را به نام و القاب خویش مزین ساخت. هرچند ناصحان نزد او فرستادم و او را از آن حرکت شنیع منع نمودم به جایی نرسید، من هم حواله او را به خدای تعالی کردم و نزد او پیغام دادم که من هرگز با تو بدی نکرده‌ام، چون تو در مقام بدی آمده‌ای من آقایی دارم تو را بدو می‌سپارم، همچنانکه در خیبر را به ید ولایت از جای برکنده به دور انداخت، سرکش تو را نیز می‌تواند از تن جدا ساخت^۵.

۱. آق شهر: شهری است از ولایت قونیه در ترکیه (لغت‌نامه).

۲. بردع: شهری است در قفناز (حدود العالم).

۳. ب: شروان. ۴. ب: ندارد.

۵. مطالب بین‌الهالین (برگرفته از تذکره شاه طهماسب، صص ۳-۴۲).

شعر

با يَدِ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ^۱ شد یکی دست قدرت حیدر
به دو انگشت از آن تواند کند پنجه قدر او در از خبیر

چون حضرت شاه^۲ خلافت پناه مؤید من عندالله است، بلاشک هرچه از اسباب فتح و فیروزی که در خاطر همایونش گذرد از خزانة «مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا»^۳ بر وجه اتم به حصول می پیوندد و هرکه با اولیای دولت روزافزونی طریق مخالفت و معادات سپرد، بی شبهه در بادیة حسرت^۴ و نیه ضلالت حیران و سرگردان می گردد.

شعر

هرچه از اسباب فتح و نصرت آرد در خیال بر مراد خاطرش می گردد آن سامان پذیر
مستتر گردد به زودی در نقاب ابتلا هرکه گرداند خلاف رأی پاکش در ضمیر
از نظایر این اشباه صورت حال القاس^۵ میرزاست که حق نعمت ایادی و احسان شاهی را که درباره او زیاد بر برادران دیگر به ظهور رسیده بود، چنانچه مذکور شد، فراموش کرده به کفران مبدل [۱۲۴] ساخت و به سخنان ارباب غرض^۶ قدم از طریق متابعت بیرون نهاده هوای استبداد و استقلال در سر داشت و ندانست که شغل خطیر سلطنت بی سابقه^۷ عنایت ربانی، تصویری است باطل و خیالی است محال.

شعر

نه هرکه چهره برافروخت دلبری داند نه هرکه آینه سازد سکندری داند
نه هرکه طرف^۸ کله کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آیین سروری داند^۹
خلاصه کلام آنکه، در آن زمستان که حضرت شاه عالمیان به غزای گرجستان میل فرموده بودند، القاس میرزا هم سپاه خویش را فراهم آورده بر سر کفرة چرکس رفته بود، چون این خبر به سمع مبارک حضرت شاه عالمیان رسید بی تأمل عنان

۱. فتح (۴۸)، آیه ۱۰. ۲. ت: «شاه» ندارد.

۳. فاطر (۳۵)، آیه ۲. ۴. ت: حیرت.

۵. ت: «القاس» ندارد. ۶. ت: عرض.

۷. ت: بی شبهه. ۸. ت: «طرف» ندارد.

۹. شعر از حافظ با اندکی اختلاف.

بکران به طرف شروان معطوف گردانیده از آب کُر عبور نمود و چون هوای شروان از غبار موکب شاهی عطرسای گشت، اهالی آن دیار به قدم اطاعت و انقیاد پیش آمده زبان به دعا و ثنا برگشادند. مراحم شاهانه^۱ رقم عفو بر جراید جرایم ایشان کشیده به هیچ فردی از افراد مزاحمت نرسانید و خانه کوچ لشکریان القاس میرزا با ایل والوس به تمام به دست عساکر نصرت‌نشان درآمدند، مگر فرزندان و حریمهای القاس میرزا^۲ که مهتر دولتیار، ایشان را به قلعه گلستان برده بود. حکم جهان‌مطاع عزّ صدور یافت که زنان و فرزندان لشکریان القاس [میرزا] را طایفه طایفه به اقوام و قرباتان ایشان بسپارند تا بی عرضی واقع نشود و هرکس که از القاس [میرزا] روگردان شده به طلب اهل و عیال خویش بیاید، زن و فرزند و مال و اسباب او را بدو سپارند و هرکس که شیوه یک‌جهتی را مرعی دارد و در مخالفت با او موافقت نماید، مال و منال و اهل و عیال آن‌کس را به طریق صونک و اساری نگاه دارند. چون این خبر در معسکر القاس میرزا شایع گشت، اکثر لشکریانش دست از او بازداشته به طلب زن و فرزند خویش روان شدند. القاس میرزا در صحرائی چرکس متحیر و سرگردان با معدودی چند بماند. آخر از وفور قلق و اضطراب به طرف شمخال رفت و طایفه تبرسران در آن زمستان او را^۳ به ولایت خویش جای دادند و حضرت شاه عالم پناه همت بر تسخیر قلعه گلستان گماشته عساکر منصور آن حصار را مرکزوار در^۴ میان بگرفتند و به اندک روزی مسخر ساختند و مهتر دولتیار که آن جسارت نموده بود، به اقبیح وجهی کشته شد و حریمهای القاس میرزا را با فرزندان به جانب تبریز فرستادند. القاس میرزا^۵ [۱۲۵] چون بر آن حال مطلع شد، دل از ملک و مال برداشته (کتابتی به حضرت شاه خلافت پناه نوشت که من پیش حضرت خواندگار می‌روم، خواهید دید که بر سر شما چه خواهم آورد. حضرت شاه عالم پناه در جواب نوشتند که ما کار خود را به کارسازی گذاشته‌ایم که ما و تو و خواندگار در جنب قدرت او برابر پر پشه‌ای اختیار و اعتبار نداریم).^۶

۱. ت: شانه.

۲. ت: «میرزا» ندارد.

۳. ت: به.

۴. ت: «او را» ندارد.

۵. ت: «میرزا» ندارد.

۶. مطالب بین‌الهالین () برگرفته از تذکره شاه طهماسب، ص ۴۴.

شعر^۱

برآمد پشه‌ای از لاف سرمست
از آنجا پرپرید و در عدم شد
همه در جنب قدرت این چنینیم
دمی بر فرق کوه قاف بنشست
چه چیز افزود از آن کوه و چه کم شد
اگر بر آسمان گریز زمینیم

*

سعادت به بخشایش داور است
خدا کشتی آنجا که خواهد برد
نه بر دست و بازوی زورآور است
اگر ناخدا جامه بر تن درد

چون این نوشته به القاس میرزا رسید، در اوّل بهار سنهٔ اربع و خمسين و تسعمایه [۹۵۴] به طرف روم رفت و به والی آنجا متوسّل شد. حضرت شاه عالمیان بعد از رفتن القاس [میرزا] به روم، مملکت شروان را به شاهزاده کامران ابوالنصر اسمعیل میرزا بخشیده، گوکجه سلطان قاجار را با جمعی دیگر از امرا به ملازمت او بازداشت و موکب همایون به دارالسلطنت تبریز معاودت فرمود.

در این سال، شاه حیدر که پسر شاه ظاهر بود از دیار هند به پایهٔ سریر سلطنت مصیر آمد و تحف و هدایای بسیار با یک سلسله فیل به رسم پیشکش کشید و منظور نظر عاطفت و احسان شاهی گشته احترام تمام یافت.

و هم در این سال، وکیل السلطنة القاهره، قاضی جهان به واسطهٔ ضعف شیخوخت ترک وکالت کرده در قزوین به عبادت مشغول شد و بعد از دو سال دیگر به جوار ربّ غفور پیوست. خدمتش به پاکیزگی^۲ سیرت و حسن خلق و مراسم اشفاق آراسته بود و در ایام وکالت، رعایا و برابری از حسن سلوک او به غایت راضی و شاکر بودند و پایهٔ قدر و منزلتش بیشتر از آن بود که در خزانة خیال و قوّت احتمال گنجد، چه هیچ آفریده را زهره و یارایی آن نبود که بی حضور و شعور او از مهمّات مالی از جزوی و کلی دم زند تا بدان حدّ^۳ رسد که قضیه‌ای را فیصل دهد.

۲. ت: بازگی.

۱. ت: مثنوی.

۳. ت: چه.

ذکر فرار نمودن القاس میرزا به طرف روم و توسل جستن به والی آن مرز و بوم و مال حال او

القاس میرزا چون چهرهٔ بخت خود را به ناخن بی‌وقایی خراشید و از اعمال شنیع خویش خجیل و شرمسار گشت، چاره‌ای جز آن ندید که روی به دیار روم نهد و به والی آنجا متوسل گردد، شاید که به امداد نسیم لطف او [۱۲۶] زورق آمال و امانی خود را از گرداب حیرت و سرگردانی^۱ به ساحل نجات رساند.^۲ بنا بر اندیشهٔ مذکور با معدودی چند به صوب روم توجّه نمود. والی روم بعد از اطلاع بر وصول قدوم مهمان عزیز، جمهور پاشایان و مقرّبان پارگاه خود را به رسم استقبال روان ساخت و مقدم شاهزادهٔ عالیشان را به اعزاز و اکرام تلقی نموده از شرایط توقیر و احترام دقیقه‌ای نامرعی نگذاشت و خاطر فاتر او را به وعده‌های دلپذیر و حُسن تقریر مطمئن گردانیده مراسم دلجویی به جای آورد و القاس میرزا نیز زیان به لاف و گزاف برگشاده پیکر تسخیر بلاد عجم را در آینهٔ خیال خواندگار به اسهل وجوه جلوه داد و در هر باب سخنان لاطایل و زواید بی‌حاصل به عرضی رسانید و آن جناب را در توجّه به طرف آذربایجان و عراق ترغیب و تحریص نمود. خواندگار روم با آنکه دو مرتبه به عزم ملک‌گیری و کشورگشایی به دیار ایران آمده بود، تأثیرات آسمانی و تأییدات یزدانی را مشاهده نموده بار دیگر از مضمون این بیت:

شعر

آن را که هست حفظ الهی نگاهبان از گردش سپهر نیاید برو زیان
غافل گشته به مجرد سخنان القاس میرزا خام طمع شده در بهار سنهٔ خمس و
خمسین و تسعمایه [۹۵۵] از کمال نخوت و پندار، لشکری زیاده از حصر و شمار
فراهم آورده شروع [به پیشروی]^۳ در مملکت آذربایجان نمود و مترصد آن بود که از
وعده‌های القاس میرزا اثری به ظهور رسد. از جمله مواعید آن جناب یکی آن بوده
که، چون خواندگار^۴ شروع در مملکت آذربایجان نماید، اکثر امرا و سران سپاه از

۱. ت: گردانی.

۲. ت: برساند.

۳. ب و ت: ندارد، تکمیل قیاسی شد.

۴. ت: خواندگار روم.

حضرت شاه خلافت پناه روگردان شده به ما خواهند پیوست. در زمانی که اردوی رومیّه به سیواس نزول نمودند، القاس [میرزا] کتابتی طولانی به شاه‌علی سلطان چینی که کوتوال حصار وان و حاکم آن سرحدّ بود نوشته فرستاد؛ مضمون آنکه در روز کلید حصار وان را برداشته به استقبال موکب گیتی ستان بشتابد که خواندگار روم مرا پسر خوانده و مملکت عجم را [و] آن مرز و بوم به من ارزانی داشته است. و سواى^۱ اسباب و جهات مرصع آلات و اسب و استر و شتر، سی هزار اشرفی^۲ به من امداد نموده و خود با هفت ساله یراق و استعداد و بالشکریان^۳ زیاده از حیّز تعداد، متوجّه آن صوب است و ده هزار راویه بر شتران بار کرده که اگر احیاناً شاه و سپاه از بیم لشکر قیامت‌نهیّب فرار نموده به چول و بیابان^۴ پناه برند، صد هزار آخنجی رومی را [۱۲۷] مقرّر داشته‌اند که از عقب ایشان به چول و بیابان^۵ روان شوند و از راویه‌ها^۶ اسب و آدم را آب دهند و تا وقتی که به مطلوب خویش فایز نشوند باز نگردند. چون نوشته القاس میرزا به شاه‌علی سلطان رسید، آن جناب مکتوب مذکور را مصحوب ملازم خویش به درگاه فلک‌بارگاه ارسال داشت و حضرت شاه خلافت پناه چون بر مضمون نوشته القاس [میرزا] مطلع گشت، به دبیران عالیشان اشارت فرمود که کلمه‌ای چند در جواب مکتوب نامرغوب او مرقوم و مسطور سازند. دبیران به موجب فرمان در جواب نوشتند که شما را این حکومت و سلطنت بالقوه مبارک باشد، امّا بر ارباب خرد این معنی بسیار ظاهر است که از سی هزار اشرفی در دنیا امر سلطنت انتظام نمی‌پذیرد و کار پادشاهی از پیش نمی‌رود.

شعر

ز این نقد دو روزه را دلا باز گذار کز نقد دو روزه بر نمی‌آید کار
زان سان نقدی‌گزین که در روز شمار با آن‌گیری قرار در دار قرار
اگر تو را این نقد دادند، مرا نیز در درون خزانه دل نقدی هست که هم در دنیا و
هم در عقبی به کار می‌آید و آن نقد محبت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب

۱. ت: اشرفی نقد.

۱. ب و ت: سوی.

۲. ت: بیان.

۳. ت: لشکری.

۴. ب و ت: رابیها.

۵. ت: بیان.

- علیه السّلام - است^۱ ببینم که نقد تو به تو زیاده خواهد داد یا نقد من به من.

شعر

ماتنده کیمیای احمر	نقدیست مرا درون جانم
بسی آن نبود عمل میسر	نقدیست که آدم صفی را
یک موی سوختش در آذر	نقدیست خلیل چون که برخواند
بسی وی نخرند به نیم جوز	نقدیست که علم و زهد موسی
می‌کرد ورا به خود برابر	نقدیست که مصطفی مرسل
آن نیست بجز ولای حیدر	نقدیست عزیز و بس گرامی ^۲

ظاهر است که آقای من نزد حق سبحانه و تعالی از آقای تو عزیزتر و مکرم‌تر است، کی خواهد گذاشت که من به حالی گرفتار شوم که تو مرا از ده هزار راویه بترسانی. من غلام آن امامم که حق جل و علا در شأن او این آیات فرستاده «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۳ «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ»^۴ «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»^۵ «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»^۶ دیگر آیه «وَأَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ»^۷ صد هزاران هزار تشنه لب مثل آقای تو در روز قیامت بر لب حوض^۸ کوثر از آقای من آب خواهند طلبید و او به هر کس که لایق داند آب خواهد داد و حضرت رسالت پناه - صلوات الله علیه - درباره امیرالمؤمنین علی مرتضی - علیه التحیه و الدعا - فرمود «من كنت مولاهُ فعليّ مولاه»^۹ «انت مني بمنزلة هرون من موسى أنا مدية العلم و عليّ باؤها»^{۱۰} در وقتی که آن حضرت عمرو [بن] عبدود را به یک ضربت شربت هلاکت چشاندید [۱۲۸] سید عالم - صلی الله علیه و آله^{۱۱} و سلم - این حدیث را در شأن شاه اولیا فرمودند: «مُبَارَزَةَ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ يَوْمَ الْحَنْدَقِ أَفْضَلُ

۱. ب: ندارد.

۳. احزاب (۳۳)، آیه ۳۳.

۷. آل عمران (۳)، آیه ۶۱.

۹ و ۱۰. کنوزالحقایق، ص ۱۳۳ به نقل از احادیث مشوی ۳۷.

۱۱. ت: «وآله» ندارد.

۲. ب: گرامین.

۴، ۵ و ۶. دهر (۷۶)، آیه ۷ و ۸ و ۲۱.

۸. ت: جوز.

مَنْ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ نَادَى عَلِيًّا^۱ در شان آن حضرت نازل شده و آن حضرت به ید و ولایت در از حصار خیبر برکند. من تو را به این چنین آقایی حواله کرده‌ام، تو هم مرا به آقای^۲ خود حواله کن تا بنگریم که آقایان ما چه کار می‌کنند. دیگر آنچه در باب یراق هفت‌ساله و ده هزار راویه^۳ و استعداد سفر و شوکت و حشمت خواندگار مرقوم ساخته بودند، عقلاً از امثال این حکایات واهیه^۴ لاغیه^۴ نمی‌ترسند، زیرا که بارها حساب کرده‌ایم که خواندگار روم تخمیناً سیصد هزار سوار جنگی دارد و سواي^۵ قلقچی اگر هر سواری یک قلقچی داشته باشد ششصد هزار می‌شوند و در لشکر ایشان غیر از یکنکی چری پیاده کم می‌باشد. بر این تقدیر اگر هر آدمی یک رأس الاغ داشته باشند، ششصد هزار الاغ می‌شود و هر الاغی را دو من جو به وزن تبریز هر شب می‌باید، چنانچه در شبی دوازده هزار خروار صد منی جو می‌شود و ششصد هزار آدمی اگر هر یک نیم من ماکول خواهند سه هزار خروار می‌شود که مجموع پانزده هزار خروار باشد و در مدت بیست روز، سیصد هزار خروار می‌شود و سیصد هزار خروار را پانصد هزار شتر می‌باید که به زیر این بار درآید، سواي^۶ شتری که یراق اسباب جنگ و توپخانه و سایر اسباب و استعداد بر می‌دارند؛ و بر تقدیر وقوع این، پانصد هزار شتر که در سرکار خواندگار و لشکر ایشان آرزو کنند بیست‌روزه آرزو کنند ایشان را بردارند، بعد از آنکه ما^۷ جمیع مزروعات و غلات این ولایت را بسوزانیم و بخورانیم دیگر غله از کجا به دست ایشان خواهد آمد؛ پس یراق هفت‌ساله نامعقول باشد و هرگاه که در این ولایت از جنس خوردنی چیزی یافت نشود زر و اسباب به چه کار می‌آید.

شعر

مرد بی توشه برنگیرد کام

گر همه زر جعفری داری

شلغم پخته به که نقره خام

در بیابان^۹ غریب گریسته را

۲. ت: آقایی.

۱. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۹۶.

۴. ت: لاعنه.

۳. ب و ت: رابیه.

۶. ب و ت: سوی.

۵. ت: سوی.

۸. ت: ه آمده ندارد.

۷. ت: با.

۹. ب: بیان.

شعر^۱

گوش تواند که همه عمر وی
دیده شکید ز تماشای باغ
نشود آواز دف و چنگ و نی
گر نبود دلبر همخوابه پیش
بی گل و نسرين به سر آرد دماغ
ور نبود بالش آکنده پر
دست توان کرد در آغوش خویش
وین شکم بی^۲ هنر پیچ پیچ
خواب توان کرد حجر زیر سر
صبر ندارد که بسازد به هیچ^۳

چون این جواب که از روی معقول و حساب رقم تحریر یافته بود به القاس میرزا رسید از وفور خجالت سر در [۱۲۹۹] گریبان حیرت و بظالت کشید و در فکر مال افتاد، اما خواندگار روم با لشکر قضاهاجوم چون به ولایت آذربایجان نزول نمود و از وعده‌های القاس میرزا اثری ظاهر نشد، از آن حرکت پشیمان شده به تأمل و آهستگی منازل و مراحل^۴ قطع می‌کرد تا در عرض دو ماه از سرحد آذربایجان به الکای مرند^۵ رسید و حضرت شاه خلافت پناه در تبریز به ترتیب لشکر و تقسیم اسلحه و آلات حرب اشتغال داشت. و چون خبر وصول مخالفان به حوالی مرند^۶ به سمع جلال نواب عمیم النوال رسید، بعضی از امرا مثل ظهیرالدین عبدالله خان و بدرخان استاجلو و حسین خان^۷ سلطان روملو و شاهوردی سلطان قاجار و علی سلطان تکلو و محمدخان طالش و شمس‌الدین خان ولد شرف‌خان کرد را با بعضی دیگر از امرا و بوزباشیان به رسم قراولی به حدود مرند فرستاد و در تاریخ نوزدهم شهر جمادی الثانی سنه مذکوره، اعلام پادشاهی مستعلی به عون عنایت الهی از دارالسلطنت تبریز بیرون فرمود و با آنکه هنوز عضدالدوله الباهره بهرام میرزا و ابراهیم خان حاکم شیراز با لشکر فارس و محمودخان افشار که حاکم کوه کیلویه بود و شاه قلی سلطان که ایالت ولایت کرمان داشت به اردوی اعلی ملحق نشده بودند، حضرت شاه خلافت پناه با قورچیان خاصه به عزم استقبال آن گروه انبوه متوجه

۱. ت: مثنوی؛ شعر از سعدی با اندکی اختلاف. گلستان: ص ۱۲۶.

۲. ت: بر.

۳. مطالب بین‌الهلین () برگرفته از تذکره شاه طهماسب، صص ۴۷-۵۲.

۴. ت: مرتد.

۵. ت: مراحل و منازل.

۶. ت: جان.

۷. ت: مرتد.

بیلاق اشکنبر^۱ و آن حدود شد.

شعر

همه تند و گردنکش و سرفراز	سپاهی مرتب به آیین و ساز
که کین بد از رستم زال بیش	گروهی که هریک به پندار خویش
فره برده از شیر غزان به ضرب	یکایک ز مردی به هنگام حرب
به نیزه دو در کرده سندان به زور	به مهمیز خاریده پهلوی بور

چون موکب منصور در بیلاق مذکور نزول اجلال نمود، حکم جهان مطاع به اسم عبدالله خان و امرای رفیق عزّ صدور یافت که خود را به طرف اردوی معلی کشیده به مقابله و مدافعه آن گروه انبوه در نیابند. عبدالله خان با امرای رفیق به جانب اردوی^۲ معسکر ظفر اثر میل نمودند و بعضی از ملازمان امرا تا موازی یک هزار سوار به رسم خبرگیری که به طرف مرند رفته بودند، در قصبه مذکور با قراولان القاس میرزا که پنج هزار سوار گزیده بودند اتفاق ملاقات دست می دهد. عساکر ظفر قرین، آن گروه انبوه [۱۱] عدم انگاشته تیغ کین بر آن جماعت می نهند و در یک طرفه العین جمعی را مجروح و بی روح می سازند؛ مابقی روی به هزیمت نهاده تا اردوی خواندگار در هیچ مقام قرار نمی نمایند. خواندگار بعد از اطلاع بر تهوّر و دلبری اعدا در مقام تعجب آمده [۱۲۰] انگشت [حیرت] بر دهان نهاد و می خواست که از همانجا مراجعت نماید. حضرت شاه خلافت پناه چون بر ندامت و پشیمانی خصم آگاه شد فیلی که سیادت پناه نجابت دستگاه، شاه حیدر ولد حضرت شاه طاهر ضمیمه پیشکش هند ساخته بود، چنانچه در حالات گذشته به وضوح پیوست، از برای خواندگار فرستاد و پیغام داد که چون از راه دور آمده اید و مرکب شما از حرکت بازمانده، بر این فیل سوار شده در توجّه مسارعت نمایند که انتظار می رود خواندگار از این واسطه به غیرت و تقلید افتاده از مرند عازم تبریز شود^۳، اما خوف و

۱. ت: اسکینر. اشکنبر: نام کوههایی است در آذربایجان. حمدالله مستوفی ذیل اهر آورده «آبش از رودی که بدانجا منسوب است از جبال اشکنبر بر می خیزد» (نزهة القلوب، ص ۱۳۱)؛ تکملة الاخبار، ص ۹۸: اشکنبر؛ نقاوة الآثار، ص ۲۰۵: اسکینر، «خبر رسید که فرهاد پاشا به تبریز آمد و موکب ظفر اثر به بیلاق اسکینر کلبه فرمود».

۲. ت: «اردو» ندارد.

۳. ب: ندارد.

۴. ب: ندارد.

رعب به مرتبه‌ای بر خاطرها مستولی شده بود که یک فرد از افراد قدم از محیط عزابه بیرون نمی‌یاستند نهاد. بدین منوال به تبریز آمده در موضع چرنداب نزول اجلال فرمود. چون ساکنان تبریز از هول آن رستخیز اکثری جلا اختیار نموده بودند و به موجب فرمان قضا جرایان جمیع کاریز و قنوت را پر ساخته مسدود گردانیده بودند و مزروعات و غلات را به تمامی سوخته، چنانچه در شهر و نواحی از جنس ماکول و مشروب هیچ چیز یافت نمی‌شد و حضرت شاه خلافت پناه در ییلاق اشکنبر^۱ نزول فرموده بود و انتظار لشکر فارس و آن حدود می‌کشید در آن اثنا امرا به ذروه عرض رسانیدند که صلاح در آن است که از این مکان کوچ کرده به موضع اهر رویم و در آنجا چندان توقف نماییم تا امرای گرمسیر و آن حدود به ما ملحق شوند. حضرت شاه خلافت پناه سخنان ارکان دولت را به سمع رضا اصغا فرموده از ییلاق اشکنبر^۲ کوچ فرمود و به طرف اهرمشکین روان شد و در آن سرزمین عضدالدوله الباهره ابوالفتح بهرام میرزا با هزار سوار جرار به سعادت پای‌بوس مشرف گشت و بعد از آن ابراهیم خان حاکم شیراز با هزار و پانصد کس به شرف عقبه بوسی سرافراز شد. و همچنین شاه‌قلی سلطان، حاکم کرمان و محمودخان افشار، والی کوه کیلویه هریک با هزار سوار دلیر نامدار به تقییل بساط جلالت مناط مستسعد گشتند و چراغ سلطان با پانصد سوار و علی‌قلی بیک ترکمان^۳ با سیصد [سوار]^۴ و الله‌قلی بیک، حاکم دارابجرد^۵ با پانصد سوار و چرنداب سلطان، حاکم ایج^۶ و نیریز^۷ و فسا^۸ با پانصد سوار و کوپک سلطان، حاکم کازرون با سیصد سوار در

۱. ت: حول.

۲. ت: ترکان.

۳. ب: ت: داربجرد؛ دارابجرد= دارابگرد؛ شهری در استان هفتم (فارس)، در جنوب دریاچه نیریز

(فرهنگ معین / اعلام).

۴. ایج: در اصل ایک بود بعد از تصرف اعراب او را ایج گفتند. در قدیم شهری معتبر بود و چندین صد سال پایتخت ملوک شبانکاره بود. میانه شرق و جنوب اصطهبانات به مسافت چهار فرسنگ است. (فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۳۱).

۵. نیریز: در مشرق دریاچه بختگان در استان فارس واقع شده است (فرهنگ معین / اعلام).

۶. فسا: شهری است در استان فارس در هفتاد کیلومتری جهرم و یک‌صد و شصت و چهار کیلومتری شیراز (فرهنگ معین / اعلام).